**تأثیر اصالت اجتماعی بر نحوه‌ی عملکرد و استراتژی‌های به کار گرفته‌شده توسط کنشگران آموزش**

مسئله‌ی نابرابری در محیط مدرسه برای مدت‌ها ذهن جامعه شناسان را به خود مشغول کرده بود. همین مسئله سبب شد تا از اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی، ایشان توجه خود را معطوف کنند به تحلیل رفتار کنشگران آموزش (دانش آموزان، معلمان و والدین) و نوع ارتباط ایشان با یکدیگر. برای مثال می‌توان از دو جامعه‌شناس سوئیسی بهنام‌های فیلیپ پرنو و کلئوپاتر مونتاندون نام برد که در سال ۱۹۸۷ مجموعه مقالاتی را در مورد مشکلاتی که والدین دانش آموزان – به‌خصوص طبقه‌ی ثروتمند- در برقراری رابطه با معلمان دارند، منتشر کردند.[[1]](#footnote-1) در همین سال رژین سیروتا در کتابی تحت عنوان **مدرسه‌ی ابتدایی[[2]](#footnote-2)** به‌خوبی نشان داد که رفتار معلمان با دانش‌آموزانی که متعلق به طبقه‌ی مرفه جامعه هستند، کاملاً با رفتار ایشان با دانش‌آموزانی که متعلق به قشر عامه‌ی جامعه هستند متفاوت است. (برای مثال میزان نگاه کردن به دانش آموزان، لبخند زدن به ایشان، تشویق آن‌ها، سؤال پرسیدن و...) به‌علاوه معلمان دانش آموزان متعلق به طبقه‌ی مرفه را ترجیح می‌دادند.

محققان دیگری نیز به بررسی رابطه‌ی بین آموخته‌های دانش آموزان و مفهومی که ایشان به مدرسه می‌دهند پرداختند. الیزابت بوتیه، برنار شارلو و ژان ایو روشه در کتاب خود با عنوان **مدرسه و دانش در مناطق حومه‌ای ... و سایر مناطق[[3]](#footnote-3)** که سروصدای زیادی هم به راه انداخت، نشان دادند دانش‌آموزانی موفق هستند که به دانشی که در مدرسه می‌آموزند معنا و مفهوم می‌بخشند؛ یعنی دانش‌آموزانی که از کار خود لذت می‌برند بدون آنکه منتظر نتیجه‌ی محسوسی در کوتاه‌مدت باشند. مسئله در اینجاست که این نوع برداشت در بین دانش آموزان متعلق به طبقه‌ی عامه‌ی جامعه معدود است. رویارویی با مشکلات روزانه و نیاز به کسب درامد برای کمک به خانواده سبب می‌شده تا این دانش آموزان تنها به دانش‌های سودرسان و کاربردی در کوتاه‌مدت تمایل نشان دهند.

جامعه شناسان حوزه‌ی آموزش با معطوف کردن تمرکز خودروی کنشگران این عرضه، گستره‌ی تفکر خود را گسترده‌تر کرده و تحقیقات مفیدی را درزمینهٔ ی شیوه‌های مختلف تدریس به منصه‌ی ظهور رسانیده‌اند؛ اما این جامعه شناسان امروزه در نوعی شک نظری قرارگرفته‌اند و خود را در برابر گستردگی روزافزون تعداد عناصری می‌بینند که نیاز است روی آن‌ها تحقیق شود.

برنارد لاهور نیز به دنبال کسب آگاهی نسبت به مسیر تحصیلی‌ای که دانش آموزان متعلق به طبقات عامه‌ی جامعه طی می‌کنند بود. همین مسئله او را بر آن داشت تا تحقیقات گسترده‌ای از این خانواده‌ها و به‌خصوص خانواده‌های مهاجر به عمل آورد. او توانست در خلال تحقیقات خود نقش بسیار مؤثری که مادران در این خانواده‌ها ایفا می‌کنند را نشان دهد. درواقع موفقیت فرزندان این خانواده‌ها در دوران تحصیل بستگی مستقیم به توانایی مادران ایشان در مدیریت زمان خانواده و به‌کارگیری تمامی ابزار اجتماعی در دسترس و همچنین توجه آن‌ها به نحوه‌ی زندگی فرزندشان دارد.[[4]](#footnote-4)

محققان دیگری نیز روی استراتژی‌های کنشگران آموزش‌وپرورش کارکرده‌اند، اما با تمرکزی کمتر روی جهت‌گیری‌های فردی ایشان. برای مثال می‌توان از روبر باییون، آلن لژه و گابریل لانگوئه نام برد.[[5]](#footnote-5) این محققان بر گسترش روزافزون دید مصرف گرایانه[[6]](#footnote-6) نسبت به مدرسه صحه گذاشته‌اند. آن‌ها این مسئله را نشان داده‌اند که برتری خانواده‌هایی که ازلحاظ فرهنگی در سطح بالاتری قرار می‌گیرند همچنین بستگی به ظرفیت ایشان در بهره‌وری از میدان عملی دارد که نهاد مدرسه در اختیار ایشان قرار می‌دهد تا فرزندانشان موفقیت بیشتری کسب کنند؛ به‌خصوص با تخلف از برخی قوانین لازم‌الاجرا و یا توسل جستن به تدریس خصوصی.

استفان بود، برخلاف استراتژی‌های ذکرشده برای موفقیت تحصیلی، اشاره به ناامیدی، درماندگی و وضعیت بد جوانانی می‌کند که دیپلم حرفه‌ای به دست آورده‌اند، هرچند که بسیاری از ایشان به دنبال ادامه‌ی تحصیل در مقاطع بالاتری هستند اما اغلب در این زمینه با شکست سختی مواجه می‌شوند.[[7]](#footnote-7) در مجموعه‌ی تحقیقاتی که در مورد رفتار و استراتژی‌های کنشگران آموزشی انجام‌شده، بدون شک باید جایگاه منحصربه‌فردی را برای کارهای فرانسوا دوبه در نظر گرفت. دوبه سعی خود را بر آن داشت تا بر مبنای اولین کارهای تحقیقاتی خود در مورد زندگی روزمره‌ی دانش آموزان دبیرستانی[[8]](#footnote-8)، تحقیقاتی که تا زمان وی صورت گرفته بود را در چارچوب نظری جدیدی مطرح کند. وی در سال ۱۹۹۶ با همکاری دانیلو مارتوسلی، کتابی تحت عنوان، **در مدرسه، جامعه‌شناسی تجربه‌ی مدرسه** را به رشته‌ی تحریر درآورد.[[9]](#footnote-9) او در چارچوب این کتاب آنچه را که دانش آموزان از آن تحت عنوان تجربه‌ی مدرسه یاد می‌کنند بررسی کرد. دوبه اعتقاد دارد که شکل‌گیری شخصیت که او از آن تحت عنوان subjectivation یاد می‌کند به‌خصوص در دوران نوجوانی و جوانی با الگوی مصرفی فرهنگی منحصربه‌فردی شکل می‌گیرد. حال این مرحله از زندگی در بطن مدرسه با فرایندی که از آن تحت عنوان جامعه‌پذیری یاد می‌شود وارد تضاد می‌شود. جامعه‌پذیری در مدرسه به این معناست که دانش‌آموز مجبور است به تبعیت از مجموعه‌ای از قوانین جمعی بپردازد. دانش آموزان برای حل این مشکل، با توجه به جایگاه اجتماعی خود، شیوه‌های متفاوتی را پیش روی دارند. تنش بین ... و جامعه‌پذیری در دانش آموزان متعلق به طبقه‌ی عام جامعه شدت بیشتری دارد؛ مسئله‌ای که ریشه در تفاوت زیاد فرهنگ خانواده‌ی ایشان بافرهنگ مدرسه دارد. همین امر نیز دلیل آمار بالای شکست تحصیلی در بین ایشان است.

آن بارر تحقیقات دوبه را ادامه داد و پیشنهاد داد تا بهتر است شیوه‌ی تحصیل در مدرسه به شکل جامعه‌شناسی کار بررسی شود.[[10]](#footnote-10) برای مثال او نشان داد دانش‌آموزانی که خانواده‌ها آن‌ها پشتوانه‌ی فرهنگی قوی‌ای ندارند، در فهم درخواست‌های معلمان خود در کلاس درس مشکل‌دارند. بسیاری از دانش آموزان برای کسب بیشترین میزان علم، تلاش بسیاری می‌کنند؛ اما ایشان همیشه درک درستی از این مسئله ندارند که معلمشان از آن‌ها می‌خواهد تا دانش فراگرفته شده را به چه نحوی به کار ببرند؛ اما به‌جز دانش آموزان، مسئولان مدرسه و کسانی که در مورد شیوه‌های آموزش تصمیم گرفته و آن‌ها را به کار می‌برند نیز جزو کنشگران عرصه‌ی آموزش هستند. نویسندگانی چون ژان لوئی دروئه و یا آنیه وان زانتن[[11]](#footnote-11) به همین ترتیب دیدگاه های فراوان این کنشگران و تحول شیوه های آموزشی در محله های مختلف و نیز در هر مدرسه را به تصویر کشانده اند. به همین منوال بسیاری از محققان تلاش دارند تا مدارسی را پیدا کنند که از نظر اجتماعی کمترین تبعیض را بین دانش آموزان خود قائل می شوند.

**مثالی از تحقیقات جدید: تحصیل دختران**

با بررسی مثالی کوچک و با بهره وری از سخنان ژان مانوئل دو کوئروز[[12]](#footnote-12) می توان به خوبی این مساله را به تصویر کشید که امروزه نظریات موجود در حوزه ی جامعه شناسی آموزشی به هیچ عنوان یکسان و متحد نیستند. فاصله گرفتن از پارادایم های برتری طلبانه ی دهه ی ۷۰ میلادی، سبب شکل گیری تحقیقاتی گسترده و مختلف گردیده، تحقیقاتی که اما به هیج عنوان نتیجه ی یکسانی ندارند. با این حال تمامی تحقیقاتی که تا به الان در حوزه ی جامعه شناسی آموزش صورت گرفته سبب استواری کنشگران آموزشی شده و به آن ها این امکان را داده تا بدانند هر کس چه شرایطی را تحمل می کند، در برابر چه قوانینی ایستادگی می کند و در نهایت چگونه با رقابت نابرابر در بطن نهاد مدرسه دست و پنجه نرم می کنند. جدید ترین مثالی که می توان در زمینه ی مسائل غامضی که امروزه جامعه شناسان آموزش با آن دست و پنجه نرم می کنند، تحصیل دختران است. نویسندگانی مثل بودلو و استابله[[13]](#footnote-13) در مورد این مساله که دختران در مدرسه نتایح بهتری نسبت به پسران کسب می کنند (مساله ای که در تمامی اقشار جامعه به یک شکل است) سعی کرده اند تحلیل های قبلی در مورد بازتولید نابرابری در مدرسه و یا برتری جنسیتی پسران نسبت به دختران را تغییر دهند. در واقع موفقیت دختران در مدرسه را می توان به عنوان سنگین شدن کفه ی ترازو به نفع ایشان به لطف منطق مدرسه و کلیشه های جنسیتی سنتی در نظر گرفت. فرمانبرداری و توانایی های ارتباطی ای که شیوه های قدیمی تدریس در دختران ایجاد می کنند در درجه ی اول برای آماده سازی ایشان برای پذیرفتن نقش مادر در آینده است؛ اما همین مساله در دراز مدت تبدیل به برگ برنده ی ایشان برای موفقیت در مدرسه شده است. این مساله در شرایطیست که نهادهای آموزشی در اغلب کشورهای دنیا به پسران مردانگی و مرد بودن و به اثبات رساندن خود را آموزش می دهند بدون آنکه به این مساله توجه داشته باشند که این امر سبب می شوتد تا دانش آموزان پسر نتوانند به خوبی با قوانین مدرسه کنار بیایند. خلاصه بگوییم، در حالی که دختران در مدرسه درس می خوانند، پسران شیطنت می کنند. دختران با وجود آنکه در مدرسه عملکرد بهتری نسبت به پسران دارند، باز هم در رشته های علمی در رده های بالا در اقلیت قرار می گیرند. واری دورو بلا برای توضیح این مساله به خودسانسوری و فقدان جاه طلبی در دختران اشاره می کند.[[14]](#footnote-14) امروزه اما به خوبی می توان این مساله را مشاهده کرد که تعداد دختران در رشته های منحصر به فردی مثل اقتصاد و یا پزشکی، درست به اندازه ی پسران است.

بنابراین برداشت نهایی و قطعی از موفقیت دختران در مدرسه از لحاظ جامعه شناسی، مثل بسیاری از مسائل دیگر در این حوزه، همچنان بدون پاسخی قطعی باقی می ماند...

1. P. Perrenoud, C. Montandon, *Entre parents et* *enseignants, un dialogue* *impossible*, Peter Lang, 1994 [1987]. [↑](#footnote-ref-1)
2. R. Sirota,*L’Ecole primaire au* *quotidien*, Puf, 1988. [↑](#footnote-ref-2)
3. B. Charlot, E. Bautier, J.-Y. Rochex, *Ecole et savoirs dans* *les banlieues… et ailleurs*, Armand Colin, 1992 [↑](#footnote-ref-3)
4. B. Lahire, *Tableaux de famille,* *Heurs et malheurs scolaires* *en milieux populaires*, Gallimard/Seuil/Ehess, 1995. [↑](#footnote-ref-4)
5. R. Ballion, *Les Consommateurs d’école*, Stock, 1982 ; G. Langouët, A. Léger, *Le Choix des familles : école* *publique ou école privée ?*, Fabert, 1997. [↑](#footnote-ref-5)
6. Consumérisme [↑](#footnote-ref-6)
7. S. Beaud, *80% au bac… et après ?* *Les enfants de la* *démocratisation scolaire*, La Découverte, 2002. [↑](#footnote-ref-7)
8. F. Dubet, *Les Lycéens*, Seuil, 1996 [1991]. [↑](#footnote-ref-8)
9. F. Dubet, D. Martuccelli, *A l’école, sociologie de* *l’expérience scolaire*, Seuil, 1996. [↑](#footnote-ref-9)
10. A. Barrère, *Les Lycéens au travail.* *Tâches objectives,* *épreuves subjectives*, Puf, 1997. [↑](#footnote-ref-10)
11. J.-L. Derouet, *Ecole et justice. De l’égalité* *des chances aux compromis locaux*, Métailié, 1992 ; A. van Zanten, *L’Ecole de la périphérie,* *scolarité et ségrégation en* *banlieue*, Puf, 2001. [↑](#footnote-ref-11)
12. J.-M. de Queiroz, *L’Ecole et ses sociologies*,Nathan, 1995. [↑](#footnote-ref-12)
13. C. Baudelot, R. Establet,*Allez les filles !*, 1998 [1992]. [↑](#footnote-ref-13)
14. M. Duru-Bellat, *L’Ecole des filles. Quelle* *formation pour quels rôles* *sociaux ?*, L’Harmattan, 2004 [1990]. [↑](#footnote-ref-14)